عبارات فیض کاشانی در نقد الاصول؛ نفی تواتر قرآن در موارد اختلافی قراءِ

استاد: با اجازه شما عباراتی که چهارشنبه از مرحوم فیض خواندم را دوباره عرض می‌کنم. نقل دیگری هم از کتاب ایشان هست که در نرم‌افزار جامع اصول آورده‌اند. کتاب نقد الاصول الفقهیه. حال من عبارت ایشان را می‌خوانم. ظاهراً یک چاپ کنگره دارد که آدرس این مطلب صفحه شانزدهم آن می‌باشد. اما آن چه که در نرم‌افزار هست چاپ انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد است. آن جا صفحه بیست و هفتم است. مرحوم فیض در آن جا دارند:

> مباحث الأدلّة الشرعيّة
>
> القول فی الكتاب و فيه ثلاثة اصول
>
> اصل: القرآن متواتر لتوافر الدواعی علی نقله. و البسملات فی محالّها أجزاء منه لإجماعنا و تظافر النصوص به عن ائمّتنا- علیهم السّلام[1]

این شروع کلام ایشان است که قرآن کریم متواتر است. عرض کردم از چیزهای جا گرفته بین علماء و فقهای شیعه، از زمان شیخ مفید این بوده که قرآنیت قرآن به تواترش است. به قطعیتش است. یعنی خیلی روشن است. من عرض کردم حتی یک مورد هم پیدا نکردم. قرن دهم به بعد که فرمایش مرحوم فیض شروع می‌شود حساب دیگری دارد. و الا من عبارت شیخ مفید را خواندم، ایشان فرمودند که قرآن باید متواتر باشد. عبارت شیخ الطائفه در خلاف را خواندم، ایشان فرمودند قرآن باید متواتر باشد. ظاهراً هنوز عبارت سید مرتضی را نخوانده‌ام. ایشان هم فرموده‌اند. و دیگران... .

ایشان هم از همان باب که یک چیز مسلم جا افتاده در فقه است، می‌فرمایند: «القرآن متواتر». بعد هم نکاتی را دارند. من آن‌ها را رنگی کرده‌ام. اگر مراجعه بفرمایید نکات مورد نظر من را می‌بینید. مثلاً ایشان راجع به «بسم الله» می‌فرمایند:

> و ما زعمه جماعة من الأصحاب- طاب اللّه ثراهم- من وحدة سورتی الضحی و أ لم نشرح كذا الفيل و لإيلاف لدلالة بعض الأخبار علیه فغير محقّق. لانّا لم نجد ذلك الخبر فی شیء من الاصول و لا نقله ناقل فی كتب الاستدلال، بل بعض

> الأخبار من طريقان صريح في التعدّد مع انّهما مثبتان في المصاحف و سوريتين.و امّا الاستدلال عليه بوجود الارتباط المعنوي بين كلّ و صاحبتها و بقول الأخفش و الزجاج انّ الجار في قوله تعالى لإِيلافِ قُرَيْشٍ متعلّق بقوله عزّ و جلّ- فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مأْكُولٍ و بعدم الفصل بينهما في مصحف أبيّ بن كعب فمرفوع بأنّ الارتباط موجود بين كثير من السوّر الّتي لا خلاف بين الامّة في تعدّدها، فليكن هذا من ذلك. و كلام الأخفش لا ينهض حجّة في امثال هذه المطالب، مع أنّه لا مانع من تعلّق الجار بقوله سبحانه: فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هذَا الْبَيْتِ. و عدم الفصل في مصحف ابيّ لعلّه سهو منه، على أنّه لا يصلح لمعارضة ساير مصاحف الأمّة.ثم المشهور تواتر قرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية.[2]

«و عدم الفصل في مصحف ابيّ لعلّه سهو منه». اینها نکات قشنگی است. یعنی میگویند که در مصحف ابی «بسم الله» بین دو سوره نیست؛ سوره «ضحی» و «الم نشرح». ایشان میگویند این سهو او است، نه اینکه نباشد. زیرا نمیتوان با مصاحف عامه مبارزه کند؛ **«علی أنّه لا يصلح لمعارضة ساير مصاحف الأمّة»**. بعد میگویند:**«ثم المشهور تواتر القرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية»**؛ شهید اول سه قرائت دیگر را هم اضافه فرمودند. فرمودند عشر متواتر است.

شاگرد: اینکه میفرمایند قرآن متواتر است و اینکه میگویند مشهور میگویند سبع متواتر است، با هم تناقض ندارد؟ دراینصورت کدام قرآن متواتر است؟ کدام یک از قرائات متواتر است؟

استاد: نسبت به فرمایش شما قسمتی را عرض کردم و هنوز مفصلش مانده است. فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیبش مکرر در مکرر تأکید میکند که قرآن باید متواتر باشد. علماء قبل از او هم همینطور میگفتند. ابوشامه که متخصص این فن بود، در المرشد الوجیز در اسناد و تواتر قرائات سبع اشکالی کرد. اشکالی که باید عبارتش را مفصل بخوانیم. در اینجا بود که بدر الدین زرکشی در البرهان فی علوم القرآن تلاش کرد که جواب ایشان را بدهد. همین فرمایش شما را میگوید. میگوید: «وَاعْلَمْ أَنَّ الْقُرْآنَ وَالْقِرَاءَاتِ حَقِيقَتَانِ مُتَغَايِرَتَانِ[3]». پس ملازمه ای ندارد که اگر قرآن بخواهد متواتر باشد، حتماً قرائات هم باید متواتر باشد. اتفاقا بعد خودش اشکال میکند.

شاگرد: مگر قرآن بهغیراز این قرائت ها است؟ اگر قرآن متواتر است حتماً باید یکی از اینها باشد.

استاد: بله، حتماً باید یکی از اینها باشد. حال آیا ملازمه ای دارند یا نه؟! مرحوم فیض میخواهند جوابی بدهند. صحبت من هم همین است که این سر میرسد یا نه.

ببینید آنها میگویند که مواد قرآن متواتر است. من نسبت به اینکه اولین شخصی که ادعای «القرآن و القرائات حقیقتان متغایران» را داشته، سؤالی را مطرح کردم. فعلاً شخصی که ما میدانیم بدر الدین زرکشی است در کتاب البرهان فی علوم القرآن. به نظرم در ۷۹۴ وفات کرده است. در پایان قرن هشتم بوده است. با ابن جزری معاصر بوده است. ایشان این را مطرح کرده است. شاید هم اولین نفر باشد. من عرض کردم این تلاشی از ناحیه او بوده تا اشکالی که فخر رازی داشت –که به نظر خودش اشکال مهمی را مطرح کرده- و اشکالی که ابو شامه در فن خودش داشت را جواب بدهد؛ ایشان به این صورت راه حلی را ارائه داد. تا آن جایی که میدانیم اولین شخص ایشان است. بعد هم عده ای آن را گرفته اند.

عرض کردم دکتری هست که استاد دانشگاه سعودی و ... است، دکتر صالح محیسن؛ ایشان استاد مدرس و نویسنده کتاب در موضوع قرائات است. همین چیزی که سالها در ذهن من بود را از ایشان دیدم. خوشحال شدم. دیدم ایشان میگویند این چه چیزی است که زرکشی درآورده است؟! ان القرآن و القرائات حقیقتان متغایران؟! این اصلاً حرف درستی نیست. او این را در کرده است. البته بعدی ها حرف دکتر محیسن را نپذیرفتهاند. چرا؟ چون بعد از اینکه زرکشی گفته این حرف در فضاهایی تکرار شده است. در فضای کلاس علوم قرآنی جا گرفته است. وقتی جا گرفته به این زودی یک نفر نتوانسته آن را در کند. ولی در ذهن قاصر طلبگی من این است که این تلاش زرکشی برای همین بوده که این بحران را حل کند. آن وقت هم یک چیزی گفته که محامل مختلفی دارد. خب قرآن را چه چیزی میگویی؟ خودش یک چیزی گفته و دیگران چیز دیگری گفتهاند.

مثلاً قبلاً عبارت مرحوم آقای خوئی را در البیان خواندیم. ایشان گفتهاند اینکه میگویند قرآن متواتر است، به چه معنا است؟ یعنی مواد کلمات متواتر است. اما هیئات نه. خب این یک بیان است. مثلاً «ملک یوم الدین» و «مالک یوم الدین». میدانیم «م»،«ل» و «ک» که مادهٔ کلمه است در کلام خدای متعال هست و کلمه «صاحب» نبوده. اما اینکه بر وزن فاعل یا فَعِل است متواتر نیست. ایشان اینطور معنا کردهاند. سه-چهار وجه دارد در اینکه قرآن کریم را چطور معنا کنیم. مرحوم فیض هم در اینجا چنین چیزی را دنبال میکند. میگویند یک مادهٔ داریم. ایشان میخواهند به این صورت حل کنند؛ میفرمایند با اینکه قرآن متواتر است اما لازم نیست که همهٔ موارد اختلاف قرائات متواتر باشد. حالا به آن جا بررسی تا ببینیم که چه کار میکنند. ایشان به این صورت فرمودهاند: **«ثم المشهور تواتر قرائات السبع، و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية»**؛ شهید هم سه قرائت را اضافه کردهاند.

عرض کردم بعد از شهید اول تا جایی که در ذهن من است، تنها دو نفر با ایشان همراهی کردهاند. حرف شهید را تعظیم کردهاند. محقق ثانی و شهید ثانی رضوان الله علیهما! این دو نفر با شهید اول همراهی کردهاند و تواتر عشر را تقویت کردهاند. اما بعد از این دو بزرگوار اینطور نیست. مقدس اردبیلی و صاحب مدارک را دیدی که اشکال کردهاند و در عشر همراهی نکردهاند. با اینکه در سبع مشکلی نداشتند در عشر معیت نکردند. این مباحثه ما هم هفت-هشت سال است که طول کشیده است.

چیزی که حاصل این مباحثه ما بوده این است: اوائل میخواندیم؛ مرحوم شیخ انصاری هم در رسائل آوردند که شهید اول ادعای تواتر عشر را فرمودند. میگفتیم خب شهید فرمودهاند. یک مقدار که جلوتر آمدیم میگفتیم این چه حرفی است که شهید در تواتر عشر میگویند! حتی من بروخورد کردم و دیدم برخی از اساتید علوم قرآنی در یک سمیناری میگویند اینکه شهید اول در ذکری میگویند «لثبوت تواتر العشر»، سهو القلم است یا اینکه شهید از ابن جزری متأثر است. خیلی عجیب است! حاصل مباحثه ما این است که الآن ذهن ما در این اضافه، خیلی تفاوت دارد. آن هم فقط یک کلمه است. یعنی واقعاً عرض میکنم. الآن که عرض میکنم شهید عشر را گفتهاند، آن چه که ذهنیت من است این است که شهید خیلی چیزها میدانستند که این را گفتهاند. شهید جزاف گو نیستند. قبلاً واقعاً این در ذهن من اینطور نبوده. دیدی در فضای علمی میگوییم خب شهید هم ادعای تواتر کردهاند. میگوییم صاحب غنیه ادعای اجماع کردهاند. سید مرتضی در اینجا ادعای اجماع دارند. ذهن فقهی این بود. میگوییم شهید در اینجا ادعای تواتر کردهاند. همین! یک انس ذهنی کلاسهای سابق است.

اما بعد از این همه مباحثه الآن دید من این است که شهید در این فضا با جاهای دیگر فرق دارد. در این فضا درسش را خواندهاند. خیلی چیز میدانند که من نمیدانم. این تفاوت دارد. در این فضا ادعای تواتر شهید متفرع بر این است که خیلی چیز میدانند که من طلبه نمیدانم. لذا اینکه بگوییم ادعای تواتر کردهاند و خودشان میدانند، درست نیست. این جور نیست. لذا عرض کردم که چرا محقق ثانی و شهید ثانی با شهید اول همراهی کردهاند، به این خاطر بوده که محیط این دو

بزرگوار محیطی بوده که از بچگی درس اقراء داشته‌اند. یعنی به جلسات اقراء می‌رفتند و نزد مقری می‌نشستند، او می خوانده و گوش می‌دادند، دوباره نزد او ادا می‌کردند و بعد اجازه می‌دادند. لذا شهید ثانی خودشان با قلم خودشان در شرح حالشان فرمودند من دو بار قرائات سبع را فراگرفتم. اسم استادها را می‌برند و می‌گویند من نزد این مقری و آن مقری همه قرائات سبع را دیدم. بعد می‌گویند قرائات عشر را هم شروع کردم اما تمام نشد. شاید تا سوره انفال بوده. موانع پیش آمده. کسی که چنین کارهایی را کرده می‌فهمد که شهید جزاف گو نیست. لذا تقویت می‌کند. اما بعد از این بزرگواران متأسفانه اینطور نبوده است.

الآن همین کتاب نقد الاصول فیض را که می‌خوانم، خودشان تاریخش را فرموده‌اند. در شرح کتاب هست. بیست و هفت سال بوده‌اند که این کتاب را نوشته اند. فیض انابغه دهر هستند. بیست و هفت سالگی این کتاب را نوشته اند. شرح آخوند ملاصدرا که به اینجا نرسیده است. به کتاب القرآن و روایات بحث ما نرسیده. همان کتاب الحجه رسیده‌اند. اینجا ها را شرح نکرده‌اند. علاوه اینکه ده سال بعد از بیست و هفت سالگی فیض است. مرحوم فیض این کتاب را حدود ۱۰۳۴ نوشته اند. صاحب اسفار می‌فرمایند تمام شرح کافی‌شان در ۱۰۴۴ است. یعنی بین اینها ده سال فاصله بوده. آخوند بعداً شرح را نوشته اند و به اینجا هم نرسیده اند. معلوم می‌شود مرحوم فیض جلوتر از شرح استادشان اینها را داشته‌اند.

حال که ما این عبارت را می‌خوانیم سریع می‌فهمیم که چه کسانی را می‌گویند. «**ثم المشهور تواتر قرائات السبع**»؛ مشهور فقها.«**و أضاف الشهيد- رحمه اللّه- الثلاثة الباقية**»؛ شهید فرمودند که عشر متواتر است.

> و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة.و نقل عن جماعة من القرّاء انّهم قالوا: ليس المراد بتواتر السبع و العشر انّكلّما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات، فانّ بعض ما نقل من السبع شاذ فضلا عن غيرها.
>
> قيل: هذا مشكل جدّا، لانّ المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان.
>
> قلت: و يلزم أن لا يكون بينها و بين الشواذ فرق نافع و هو كما ترى.
>
> ثمّ في الشواذ قولان: فقيل لا عمل عليها لأنّها لو كانت قرآنا لتواترت؛ و قيل هي كالأخبار الآحاد. و للبحث في الكلّ مجال واسع. فالولى أن يقال بتواتر القدر المشترك بين الكلّ لأنّه المتيقّن[4]

«**و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة**»؛ این «قیل» برای شیخ بهائی است. شیخ بهائی در کتبشان قائل هستند در اختلاف قرائاتی که معنا تغییر می‌کنند متواتر هستند. اما اختلاف قرائتی که به مد و نحوه ادا است متواتر نیست.

«**و قيل: المتواتر ما كان من جوهر اللفظ كملك و مالك**»؛ که معنا تغییر می‌کند. «**دون ما كان من قبيل الهيئة كالمدّ و الامالة**»؛ این فرمایش شیخ بهائی در تفسیر العروه ایشان است. شاید هم در مواضع دیگری فرموده باشند.

«و نقل عن جماعة من القرّاء»؛ این ناقل، جناب صاحب مدارک هستند. ولی جدشان شهید ثانی این را در المقاصد العلیه داشتند.**«انّهم قالوا: ليس المراد بتواتر السبع و العشر انّكلّما ورد من هذه القراءات متواتر، بل المراد انحصار المتواتر الآن فيما نقل من هذه القراءات»؛** اینکه می‌گوییم قرآن متواتر است، به این معنا نیست که همه اینها متواتر است. بلکه یعنی متواتر در اینها موجود است.«فانّبعض ما نقل من السبع شاذ فضلا عن غيرها».

«قيل»؛ این قیل برای خود صاحب مدارک است.**«هذا مشكل جدّا»**؛ چرا؟ عرض کردم چون فرموده‌اند اجماع داریم که قرائات سبع را می‌توان خواند. خب اگر در آنها شاذ باشد، چطور می‌توانیم آن را بخوانیم؟! ادعای این قراء که می‌گویند برخی از قرائات سبع شاذ هستند، مشکل است.**«لانّ المتواتر لا يشتبه بغيره كما يشهد به الوجدان»**؛ خلاصه متواتر هست ای نیست؟ اگر متواتر باشند که همه می‌فهمیم. دیگر قراء نباید به ما بگویند که برخی از آنها شاذ است. اگر هم متواتر نیست پس چطور اجماع داریم که همه اینها جایز است. این «مشکل» را ایشان فرمودند. مرحوم فیض به حرف صاحب مدارک اضافه می‌کنند:

«قلت: و يلزم أن لا يكون بينها و بين الشواذ فرق نافع و هو كما ترى»؛ اگر بگوییم برخی از سبعه و عشره شاذ است، پس دیگر فرقی بین اینها و شاذی که جزء اینها نیست، نیست.

«ثمّ في الشواذ قولان»؛ دو قول را می‌گویند و بعد می‌گویند:**«و للبحث في الكلّ مجال واسع»**؛ اینجا منظور من است.**«فالوالي أن يقال بتواتر القدر المشترك بين الكلّ لأنّه المتيقّن»؛** این مختار ایشان است که چه‌رشن به عبارتشان را از تفسیر صافی هم خواندم. ایشان می‌گویند تواتر قرائات داریم ای ندا‌ریم؟ ندا‌ریم. بله آن چیزی که مشترک بین همه قراء است، متواتر است. ولی هر کجا اختلاف کردند دیگر متواتر نیست.

---

[1] نقد الأصول الفقهيّة، ص: ۲۷

[2]همان ۲۸

[3]البرهان في علوم القرآن ج۱ ص ۳۱۸

[4]نقد الأصول الفقهيّة، ص: ۲۸

بازبینی #2
ایجاد شده 22 آوریل 2024 13:53:16 توسط ... .
به روزرسانی شده 28 مه 2024 16:07:04 توسط ... .